

دلیل افتراض: گزارش و سنجش

مهدی عظیمی^۱

چکیده

دلیل افتراض یکی از پرکاربردترین روش‌های منطق سنتی است که منطق‌دانان مسلمان درباره‌ی ساختار و چیستی آن هم‌رای نیستند. از یک سوی، سهروردی و فخر رازی آن را گونه‌ای از قیاس شکل سوم به شمار آورده‌اند، و از سوی دیگر، خواجه نصیر، نه تنها آن را قیاس شکل سوم نمی‌داند، بلکه یک‌سره آن را از قلمرو قیاس بیرون کرده است. نگارنده در این جستار، پس از گزارش دیدگاه این سه منطق‌دان، به سنجش رأی خواجه نصیر پرداخته است.

کلیدواژه‌ها: دلیل افتراض، قیاس شکل سوم، سهروردی، فخر رازی، خواجه

نصیر.

۱. دانشجوی دکتری فلسفه‌ی اسلامی دانشگاه تهران

E-mail: mahdiazimi@ut.ac.ir

۱- تحریر محلّ نزاع

دلیل افتراض یکی از پرکاربردترین شیوه‌های استنتاجی است که نقش مهمی در اثبات عکس و ضروب اشکال دارد. اما به راستی ساختار منطقی دلیل افتراض چیست؟ این پرسشی است که منطق‌دانان مسلمان، پاسخی یکسان بدان نداده‌اند. کسانی چون سهروردی و فخر رازی بر آنند که دلیل افتراض همان قیاس شکل سوم است، اما خواجه نصیر معتقد است که دلیل افتراض اصلاً ساختاری قیاسی ندارد، چه رسد که قیاس شکل سوم باشد. این که دلیل افتراض ساختاری قیاسی دارد یا نه، مسئله‌ای استطرادی یا کم‌ارزش نیست؛ بلکه به سهم خود، نکته‌ای مهم و سرنوشت‌ساز است، به گونه‌ای که اثبات قیاسی بودن آن، برای منطق و منطق‌دان سنتی آفت‌ساز و عاقبت‌سوز خواهد بود، و نفی آن آفت‌سوز و عاقبت‌ساز. مثلاً اگر آشکار گردد که دلیل افتراض دارای ساختاری قیاسی است، دیگر بهره‌گیری از آن در اثبات احکام قضایا، مانند عکس مستوی، ناروا خواهد بود، چرا که مستلزم «سوء ترتیب»^۱ است؛ یعنی کاربرد قیاس پیش از تبیین و اثبات آن. نمونه‌های دیگری از این دشواری‌ها را در سطور آینده، از زبان سهروردی و فخر رازی خواهیم شنید. هوشیاری به

۱. اصطلاح سوء ترتیب را نگارنده در شرح/اشارات خواجه نصیر (ج ۱، ۱۹۸ و ۲۰۷) دیده است. سوء ترتیب، خطایی است که در ترتیب مسائل یک علم رخ می‌نماید. در بیشتر دانش‌ها، مسائل پیشین در اثبات مسائل پسین دخیل‌اند. حال اگر این رابطه وارونه شود، یعنی دانشمند برای اثبات مسائل پیشین از مسائل پسین بهره‌گیرد، چنان که - مثلاً - برای اثبات عکس مستوی از قیاس استفاده کند، آن را «سوء ترتیب» گویند. سوء ترتیب را می‌توان به دو گونه تقسیم کرد: اضطراری و غیراضطراری. گاه برای اثبات یک مسئله راه‌های گوناگونی وجود دارد که تنها یک یا چندی از آن‌ها بر مسائل پسین استوار است. دانشمند می‌تواند به کارگیری آن راه‌ها را به مرحله‌ای پس از اثبات مسائل یادشده واگذارد و از راه‌هایی که مستلزم سوء ترتیب نیستند، بهره‌گیرد. اگر چنین نکند دچار سوء ترتیب غیراضطراری شده است. گاهی هم برای اثبات یک مسئله راهی جز بهره‌گیری از مسئله یا مسائل پسین وجود ندارد. این سوء ترتیب اضطراری است. سوء ترتیب غیراضطراری، بویژه در کتاب‌های آموزشی خطایی نابخشودنی است.

همین نکات است که خواجه توسی را بر آن داشته تا کمر به انکار رأی رقیبان ببندد. اما آیا او در این کار کامیاب بوده است؟ این پرسشی است که جستار پیش‌روی در پی پاسخ آن است.

۲- سهروردی و دلیل افتراض

چنان‌که پیش از این گفته آمد، شیخ اشراق از کسانی است که دلیل افتراض را قیاسی از گونه شکل سوم به شمار می‌آورد. او بر بنیاد همین رأی، بخشی از سامانه‌ای را که منطق‌پژوهان مشائی ساخته و پرداخته‌اند، نابسامان می‌داند.

سهروردی می‌گوید: مشائیان، عکس مستویِ سالبِ کلیِ ضروری و دائم، موجب کلی و موجب جزئی را با بهره جستن از دلیل افتراض به اثبات می‌رسانند. گاهی هم در موجب کلی و موجب جزئی، عکس مستوی را با برهان خلف اثبات می‌کنند که در آن جا نیز، آن برهان خلف، خود، بر گرده دلیل افتراض سوار است. پس یکسره می‌توان حکم کرد که در منطق مشائیان، عکس مستوی در سالبِ کلیِ ضروری و دائم، موجب کلی و موجب جزئی^۱ بر دلیل افتراض استوار است. از سوی دیگر، دلیل افتراض همان قیاس شکل سوم است. و قیاس شکل سوم، خود، بر عکس مستوی تکیه دارد. و این دور است. (شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

استدلال سهروردی نیازمند تبیین چند نکته است:

الف) تبیین روش مشائیان در اثبات عکس مستویِ سالبِ کلیِ ضروری و دائم از طریق دلیل افتراض:

۱- «هیچ ج ب نیست، ضرورتاً/ دائماً»^۲ مقدمه

۱. می‌دانیم که از دیدگاه همه منطق‌پژوهان پیش از اثیرالدین ابهری، سالب جزئی عکس مستوی لازم الصدق ندارد. ابهری نخستین کسی است که در کتاب *تنزیل الأفكار فی تعدیل الأسرار*، برای سالب جزئی، عکس اثبات کرده است. (نک: طوسی، *تعدیل المعیار*، ۱۹۳)

۲. بیشتر منطق‌پژوهان پیش از ابن‌سینا، در گزاره‌های کلی، میان ضرورت و دوام فرقی نهاده‌اند. از دیدگاه آنان حکم کلی دائم جز در ماده‌ی ضرورت، امکان‌پذیر نیست. خواجه‌ی طوسی در این باره می‌گوید: «و متقدمان اهل این صنعت، به اعتبار فرق میان دایم و ضروری التفات نکرده‌اند. و متأخران گفته‌اند: بر

- ۲- «هیچ ب ج نیست، ضرورتاً/ دائماً» مدعا
- ۳- اگر چنین نباشد که «هیچ ب ج نیست، ضرورتاً/ دائماً»، آن گاه «برخی از ب ج است بالفعل» مقدمه (مقتضای اصل امتناع تناقض)
- ۴- «برخی از ب ج است بالفعل» فرض
- ۵- برخی از ب = د نام گذاری
- ۶- «هر د ج است» ۴، ۵، دلیل افتراض
- ۷- «هر د ب است» ۴، ۵، دلیل افتراض
- ۸- «برخی از ج ب است» ۶، ۷، قیاس شکل سوم
- ۹- چنین نیست که «برخی از ب ج است بالفعل»
- ۱، ۸، برهان خلف

۱۰- «هیچ ب ج نیست، ضرورتاً/ دائماً» ۳، ۹، قیاس استثنایی (رفع تالی)

سطر ۱ بیان گر یک گزاره مفروض الصدق است. در سطر ۲ مدعا مطرح شده است. در سطر ۳ گفته شده است که اگر این مدعا صادق نباشد، نقیض آن صادق خواهد بود. در سطر ۴ فرض شده که نقیض مدعا صادق است. در سطور ۵ تا ۸ بر اساس این فرض و با به کارگیری دلیل افتراض گزاره‌ای استنتاج شده که نقیض سطر ۱ است. و از آن جا که سطر ۱ مفروض الصدق است، در سطر ۹ با بهره‌گیری از برهان خلف، نقیض سطر ۴ اثبات شده است. سرانجام در سطر ۱۰، از پیوند سطر ۳ و ۹ در چارچوب یک قیاس استثنایی، مطلوب ثابت شده است.

ب) تبیین روش مشائیان در اثبات عکس مستوی موجب‌های کلی و جزئی از طریق دلیل افتراض:

- ۱- هر / برخی از، ج ب است مقدمه
- ۲- بعضی از ج = د نام گذاری
- ۳- هر د ب است ۱، ۲، دلیل افتراض

منطقی واجب بود احکام هر یکی علی حده بیان کردن، و اگر چه شاید فی نفس الامر هر دو در دلالت متساوی باشند» (اساس الإقتباس، ۱۳۵؛ نیز نک: شرح الإشارات، ج ۱، ۱۵۰).

۴- هر د ج است ۱،۲ دلیل افتراض

۵- برخی از ب ج است ۳،۴ قیاس شکل سوم

فرآیند این استدلال بسیار ساده و روشن است. تنها باید به این نکته توجه داشت که سطر ۲ در واقع بیان‌گر این مطلب است که حتی اگر گزاره ما کلی هم باشد، می‌توان فرد یا افرادی از آن موضوع کلی را فرض کرد و بر آن نام ویژه‌ای نهاد. بنابراین، در کاربرد دلیل افتراض میان گزاره‌های کلی و جزئی فرقی نیست؛ هر چند عادت منطقیان آن است که در اثبات ضروب اشکال، دلیل افتراض را در گزاره‌های کلی به کار نیندند. (نک: حلی، ۱۳۸۱: ۱۹۵؛ قس: رازی، قطب الدین، ۱۳۸۴: ۴۱۱).

پ) تبیین روش مشائیان در اثبات عکس مستوی موجب‌های کلی و جزئی از طریق برهان خلف:

۱- هر/ برخی از، ج ب است مقدمه

۲- برخی از ب ج مدعا

۳- اگر چنین نباشد که «برخی از ب ج است»، پس «هیچ ب ج نیست، دائماً» مقدمه (مقتضای اصل امتناع تناقض)

۴- «هیچ ب ج نیست، دائماً» فرض

۵- «هیچ ج ب نیست، دائماً» ۴، قاعده عکس مستوی

۶- چنین نیست که «هیچ ج ب نیست، دائماً» ۱، ۵

برهان خلف

۷- «برخی از ب ج است» ۳، ۶ قیاس استثنایی (رفع تالی)

سطر ۱ بیان‌گر دو گزاره مفروض‌الصدق است. در سطر ۲ مدعا مطرح شده است. در سطر ۳ گفته شده است که اگر این مدعا صادق نباشد، نقیض آن صادق خواهد بود. در سطر ۴ فرض شده که نقیض مدعا صادق است. در سطر ۵، با اعمال قاعده عکس مستوی بر سطر ۴، گزاره‌ای استنتاج شده که ضد/ نقیض سطر ۱ است، و از آن جا که سطر ۱ مفروض‌الصدق است، در سطر ۶ با استفاده از برهان خلف نقیض سطر ۴ استنتاج شده است. سرانجام در سطر ۷، از پیوند سطر ۳ و ۶ در قالب یک قیاس استثنایی، مطلوب به اثبات رسیده است.

اگر به سطر ۵ دقت کنیم، در خواهیم یافت که استنتاج آن براین مقدمه استوار است که

سالب کلی دایم به سالب کلی دایم عکس مستوی می‌شود. و این مقدمه در قیاس بند (الف) با بهره‌گیری از دلیل افتراض به اثبات رسید. پس آشکار گردید که این برهان خلف، خود، بر دلیل افتراض تکیه دارد.

ت) دلیل افتراض همان قیاس شکل سوم است:

«زیرا [در دلیل افتراض] در پی چیزی هستند که مثلاً جیمیت و باییت بر آن حمل شود» (شیرازی، ۱۳۸۳: ۱۶۶). این عین عبارت سهروردی در حکمة الإشراف است که در سطور ۵ تا ۸ بند (الف) و ۲ تا ۵ بند (ب) به روشنی نمایان شده است.

ث) ابتدای قیاس شکل سوم بر عکس مستوی:

همین اندازه بس است که به یاد آوریم، برای اثبات همه ضروب شکل سوم به جز ضرب ششم، از عکس مستوی استفاده شده است.

۳- فخر رازی و دلیل افتراض

ارسطو در تعلیم اول^۱ برای اثبات عکس سالب کلی مطلق، استدلالی را ذکر کرده است که در یکی از مقدمات آن گزاره «بعضی از ج ب است» از گزاره «بعضی از ب ج است» استنتاج شده است. برخی از منطق‌دانان بر او خرده گرفته‌اند که این استنتاج وابسته به اثبات عکس موجب جزئی است، و عکس موجب جزئی در این مقام هنوز اثبات نشده است.^۲

ابن‌سینا، اگر چه سالب کلی مطلق را عکس ناپذیر می‌داند، به دلیل دل‌بستگی‌اش به ارسطو^۳، به دفاع از او برخاسته است. او - به نقل از یکی از «اهل تحصیل» - می‌گوید که

۱. در متون اسلامی، کتاب منطقی ارسطو را تعلیم اول می‌نامند، چنان که خود ارسطو را معلم اول. برای نمونه، خواجه نصیر در *اساس الاقتباس* می‌گوید: «او واضح منطق در کتاب خود که آن را تعلیم اول خوانند...» (۱۴۰).

۲. منطقیان - بنا بر دلایلی - در مبحث عکس، گزاره‌های سالب را بر گزاره‌های موجب مقدم می‌داشته‌اند (نک: رازی، قطب‌الدین، ۱۳۸۴: ۳۴۶).

۳. حدیث این دل‌دادگی را شیخ در پایان کتاب *سفسطه* چنین روایت می‌کند: «و اما من به آموزندگان و

استنتاج یادشده نه بر پایه عکس موجب جزئی، بل که بر بنیاد دلیل افتراض استوار است (الشفاء، المنطق، القیاس، ۷۷). تقریری که شیخ از این استدلال پیش می‌نهد، نظیر استدلالی است که در بند (الف) از بخش پیشین گذشت، با این تفاوت که جهت در آن جا ضرورت/ دوام بود و در این جا فعلیت است (همان، ۷۶؛ نیز نک: طوسی ۱۳۷۶: شرح الإشارات، ج ۱، ۱۹۷). فخر رازی در شرح این بخش از اشارات، هم‌صدا با سهروردی، می‌گوید:

اگر دقت کنیم [در خواهیم یافت که] دلیل افتراض قیاس شکل سوم است، زیرا وقتی شیء معینی را فرض کنیم که [مثلاً] هم سنگ باشد و هم انسان، قیاسی این گونه سامان خواهد یافت: آن شیء معین سنگ است و آن شیء معین انسان است، که در چارچوب شکل سوم نتیجه می‌دهد: برخی از سنگ‌ها انسان‌اند (رازی، فخرالدین، ۱۳۸۵ شرح الإشارات، ج ۱، ۲۳۹).

اگر دلیل افتراض به راستی قیاس شکل سوم باشد، باید گفت که سخن شیخ، غبار اشکال را از چهره استدلال ارسطو نزدوده است، چرا که قیاس شکل سوم نیز چندین فصل پس از عکس سالب کلی مطرح شده است. در بخش بعد خواهیم دید که چگونه خواجه نصیر به یاری ارسطو و ابن سینا شتافته و کوشیده است تا با بیرون آوردن جامه قیاس از تن دلیل افتراض، مشکل را حل کند.

۴- خواجه نصیر و دلیل افتراض

خواجه طوسی با دیدگاه سهروردی و فخر رازی همداستان نیست. او در شرح اشارات (ج ۱، ۱۹۸، ۱۹۹) می‌نویسد:

اندیشندگان در دانش‌ها می‌گویم که در آن چه این بزرگ‌مرد گفته است بیندیشید، سپس ببینید که آیا پس از او تا کنون که نزدیک به هزار و سیصد و سی سال می‌گذرد، کسی آمده است که از او، به جهت سستی و کاستی، به راستی، خرده بگیرد؟ و آیا پس از او کسی پیدا شده است که بر این فن چیزی بیفزاید؟ هرگز! بل آن چه که او کرده است تامّ و کامل است (الشفاء، فن المنطق، کتاب السفسطه، ۱۱۴). این سخنان، نه تنها شیفتگی ابن سینا را به ارسطو نمایان می‌کنند، بل که آزادگی، انصاف و فروتنی او را در برابر حقیقت نیز آشکار می‌سازند.

[۱] بر دلیل افتراض چنین اشکال شده است که آن بر قیاسی از شکل سوم استوار می‌باشد که چنین است: *د ج است و د ب است*، پس *برخی از ج ب است*. [۲] ولی در حقیقت، این گونه نیست، زیرا حدود آن متباین نیستند و بر یکدیگر حمل نشده‌اند. از این روی، صورت آن حتی قیاس نیست، چه رسد که شکل سوم باشد؛ [۳] بل که معنای افتراض این است که آن چه در ذهن ما موصوف به *ب است* و ما آن را *د می‌نامیم*، همان چیزی است که *ج بر آن حمل شده است*. سپس، از این لازم می‌آید که آن چه *ج بر آن حمل شده است* موصوف به *ب باشد*. بنابراین، برخی از چیزهایی که *ج اند ب خواهند بود*. پس افتراض، نیست مگر تصرفی در موضوع و محمول که از رهگذر فرض و تسمیه رخ می‌نماید، و قیاس نیازمند حدی مغایر با موضوع و محمول است، و نامگذاری یک چیز، آن را دو چیز نمی‌گرداند (قس: شیرازی، ۱۳۸۳: ۸۸).^۱

سخن خواجه را (چنان که در درون متن با شماره‌های ۱، ۲، ۳ نشان داده‌ایم) می‌توان به سه مقام تفکیک کرد: تحریر، تخریب و تأسیس. در مقام نخست، ایراد مستشکل را به اجمال، تحریر و تقریر کرده است، که تفصیل آن در بخش‌های پیشین گذشت. در مقام دوم، نظریه رقیب را به نقد کشیده است. و در مقام سوم، نظریه بدیل را پیش نهاده است. نکته‌ای که نگارنده در ذیل مقام تحریر، یادآوری‌اش را بایسته می‌داند این است که در

۱. قطب‌الدین محمود شیرازی (۶۳۴-۷۱۰ ق)، از شاگردان برجسته خواجه نصیر بوده و از محضر او بهره بسیار برده است، چندان که برخی گمان زده‌اند که شرح او بر *حکمه‌الإشراق* سهروردی چیزی جز تقریرات درس خواجه نیست. اگر چه این رأی تا اندازه‌ای افراط‌آمیز است، بی‌شک قطب‌الدین از استاد خود بسیار اثر پذیرفته است. این اثرپذیری در بخش منطق شرح *حکمه‌الإشراق* نمایان‌تر است. یکی از آشکارترین نمونه‌های این اثرپذیری، سخنی است که قطب‌الدین در باب دلیل افتراض می‌گوید: «و اعلم أن الافتراض المذكور هو تصرفٌ ما فی الموضوع و المحمول بالفرض و التسمیة، لیُتضح به الفرض لا علی وجه قیاسی یتغایر فیهِ الحدود» (۸۸) که بسیار به عبارات خواجه نصیر در شرح *اشارات* نزدیک است: «فلیس هذا إلا تصرفٌ ما فی الموضوع و المحمول بالفرض و التسمیة، و القیاس یستدعی حدّاً مغایراً لهما» (ج ۱، ۱۹۹).

نظریه سهروردی و فخر رازی، دلیل افتراض زمانی به قیاس شکل سوم باز می‌گردد که دو گزاره به دست آمده از فرآیند افتراض، خود، اجزای تألیف قیاسی باشند، اما اگر یکی از آن‌ها را با یک گزاره‌ی بیرونی تألیف کنیم، دلیل افتراض اشکال دیگری هم خواهد یافت. مثلاً در اثبات انتاج ضرب چهارم از شکل دوم، دلیل افتراض، یک بار به صورت شکل دوم و یک بار به صورت شکل اول نمایان می‌گردد:

۱- برخی از ج ب نیست	مقدمه
۲- هر الف ب است	مقدمه
۳- برخی از ج = د	نام گذاری
۴- برخی از ج د است	۱،۳، دلیل افتراض
۵- هیچ د ب نیست	۱،۳، دلیل افتراض
۶- هیچ د الف نیست	۲،۵، قیاس شکل دوم، ضرب دوم
۷- برخی از ج الف نیست	۶،۴، قیاس شکل اول

آنچه را که از سخن خواجه در مقام تخریب دریافت می‌شود، این گونه می‌توان تبیین کرد: گزاره‌ای که در محل نزاع دستمایه افتراض می‌باشد، عبارت است از «بعضی از ب ج است» که موجبی جزئی است. آنچه که از این موجب جزئی به قطع و بت می‌توان دریافت این است که دست کم یک چیز هست که هم ب است و هم ج. به دیگر سخن اگر تنها و تنها بر پایه متن این گزاره بخواهیم حکمی قطعی صادر کنیم، آن حکم منحصرأ در باب یکی از افراد موضوع خواهد بود، زیرا اولاً موجب جزئی با ثبوت محمول برای یکی از افراد موضوع صادق است، و ثانیاً چه بسا که موضوع، مفهومی منحصر به فرد باشد، یعنی یک مصداق بیشتر نداشته باشد. این سخن نه بدان معناست که محمول برای دیگر افراد موضوع - اگر افراد دیگری داشته باشد - ثابت نیست، بل بدین معناست که ما بر اساس متن گزاره درباره آن‌ها حکم قطعی نمی‌توانیم کرد، یعنی متن گزاره چنین اطلاعی به ما نمی‌دهد. بنابراین، در دلیل افتراض آنچه که دستمایه فرض و تسمیه است تنها یک فرد از افراد موضوع است که مثلاً آن را «د» می‌نامیم. از این روی، در گزاره‌های «ج است» و «د ب است»، «د» اسمی است برای یک ذات، نه مفهومی برای یک یا چند مصداق. پس در این گزاره‌ها، نسبت «د» به «ج» و نیز نسبت «د» به «ب»، نسبت دو مفهوم متغایری که در مصداق یا مصادیقی اتحاد دارند، نیست؛

چرا که «د» اصلاً مفهوم نیست، بلکه تنها یک اسم است. بنابراین «د ج است» و «د ب است» در واقع گزاره‌نمایند، نه گزاره؛ یعنی در شمار گزاره‌هایی که سازنده قیاس‌اند، نمی‌باشند، چرا که این گزاره‌ها نیازمند دو حدّند که در مفهوم، متغایر و در مصداق، متحد باشند^۱.

حاصل سخن خواجه در مقام تأسیس این است که در دلیل افتراض، پس از اجرای فرآیند فرض و تسمیه بر موضوع گزاره «بعضُ ب ج»، می‌توانیم بگوییم: «الشیء الموصوف ب ب، محمولٌ علیه ج» که بخش نخست آن ترکیبی تقییدی و بخش دوم آن ترکیبی خبری است. سپس - بی آن که مُحالی لازم آید یا خطایی منطقی رخ نماید - می‌توان این دو ترکیب را جابه‌جا کرد و گفت: «الشیء المحمول علیه ج، موصوفٌ ب ب» و چون موجب جزئی با ثبوت محمول برای یک فرد از افراد موضوع صادق است، پس می‌توان گفت: «بعضُ ج ب» در این جا یادکرد این نکته بایسته است که خواجه نصیر، خود، این تبیین را از *شفا* (المنطق، القیاس، ۷۸، س ۱-۳) برگرفته و تفصیل داده است. آن چه که در *شفا* آمده است نیز نقل قول یکی از منطق‌دانان پیش از ابن سیناست که شیخ او را «اهل تحصیل» دانسته و سخنش را نیکو و درست برشمرده است.

۵- خواجه در ترازو

آن چه خواجه در مقام دوم یعنی مقام تخریب فرمود، بیش از این را اثبات نمی‌کند که گزاره‌های به‌دست آمده از فرآیند افتراض، مثل «د ج است» و «د ب است» در حکم گزاره‌هایی شخصی و فاقد عقدالوضع‌اند. اما از این سخن نمی‌توان نتیجه گرفت که تألیف آن‌ها غیرقیاسی است. مگر شرط قیاس این است که مقدمات آن محصور و دارای عقدالوضع باشند؟ کدام منطق‌دان حکم کرده یا می‌تواند حکم کند که استدلال زیر به این دلیل که مقدمات‌اش گزاره‌هایی شخصی‌اند، قیاس نیست؟

سقراط یونانی است،

۱. بر خواننده گرامی بایسته است که تقریری را که نگارنده از سخن خواجه پیش نهاده است، با تقریر قطب‌الدین رازی در تعلیقه شرح *اشارات* (ص ۱۹۸) مقایسه کند.

سقراط فیلسوف است،

پس برخی از یونانیان فیلسوف‌اند.

نه تنها هیچ منطق‌دانی چنین حکمی نکرده است، بلکه از دیدگاه او گزاره شخصی در حکم گزاره کلی است و از این روی می‌تواند در تألیف قیاسی جای بگیرد (رازی، قطب‌الدین، ۱۳۸۴: ۳۹۲ و ۴۱۰؛ نیز نک: سعیدی، ۱۳۸۰: ۴۰ و ۴۱).

اگر گفته شود که گزاره‌های شخصی در علوم کاربرد ندارند، خواهیم گفت که این سخن سود و زیانی به گفته ما ندارد. اولاً باید دانست که این حکم، تنها در باب دانش‌های برهانی صادق است، چرا که در این دانش‌ها، تنها روش اثبات مسائل، برهان است، و مقدمات برهان باید دائم‌الصدق باشند و گزاره‌های شخصی این شرط را ندارند، از این علوم که بگذریم در برخی از دانش‌های غیربرهانی مانند تاریخ و جغرافیا گزاره‌های شخصی به کار می‌روند. ثانیاً معنای این سخن آن است که چون از یک سو گزاره‌های شخصی در علوم برهانی کاربرد ندارند، و از سوی دیگر منطق ابزار علوم برهانی است، منطق‌دان وقت خود را صرف بررسی گزاره‌های شخصی و صور استنتاجی مبتنی بر آن‌ها نمی‌کند. به دیگر سخن، منطق‌پژوه با رویکردی کاربردگرایانه از گزاره‌های شخصی چشم می‌پوشد. اما این بدان معنا نیست که این گونه از گزاره‌ها جواز ورود در ساختارهای قیاسی را ندارند، بلکه به عکس، چون این گزاره‌ها به مثبت گزاره‌های کلی‌اند، می‌توانند مقدمه قیاس باشند.

اکنون ببینیم خواهی که در شرح اشارات، در برابر فخر رازی، دلیل افتراض را قیاس نمی‌داند، آیا در جاهای دیگر هم به گفته خود پای‌بند است؟ در اساس الإقتباس در باب اثبات ضرب چهارم از شکل دوم می‌خوانیم:

ضرب چهارم قراین^۱ این است که لیس بعض ج ب و کل الف ب. ردّ او با^۲ شکل اوّل

۱. مراد از قراین، تألیفات است: «چون محصورات چهار است و در هر قیاسی حمله دو مقدمه، و هر مقدمه ممکن باشد که یکی از محصورات افتد، پس قراین ممکن الوقوع در هر شکلی شانزده بود که از ضرب چهار در چهار حاصل آید» (طوسی ۱۳۷۶، اساس الإقتباس، ۱۹۳).

۲. یعنی: به.

ممکن نباشد، چه^۱ سالبه جزوی نه صغرای اولّ تواند بود و نه کبری^۲. پس افتراض کنیم. مثلاً آن بعض را از ج که ب نیست، د نام نهیم. پس از نسبت ج با د دو قضیه حاصل آید: یکی جزوی و آن بعض ج د بود، و دیگر کلی و آن کلّ ج د بود. و از نسبت د با ب هم دو قضیه سالبه کلی حاصل آید: یکی اینکه لاشئ من د ب، و دیگر عکسش لاشئ من ب د. و از این چهار قضیه دو در این شکل متروک بود: دوم و چهارم. و چون لاشئ من د ب با کلّ الف ب اضافه کنیم، ضرب دوم این شکل بود، به بیان مذکور نتیجه دهد که لاشئ من د الف. پس بعض ج د به این نتیجه اضافه کنیم، از رابع اولّ^۳ نتیجه دهد: لیس بعض ج الف. و این مطلوب است^۴. (۲۰۱؛ نیز نک: حلّی، ۱۳۸۱: ۱۹۴). خواجه نصیر، افزون بر این، ضرب‌های سوم از شکل دوم، چهارم و پنجم از شکل سوم، و دوم و پنجم از شکل چهارم را با روشی مشابه اثبات کرده است (نک: طوسی، اساس الاقتباس، ۲۰۱ - ۲۱۲؛ حلّی، ۲۱۱، ۲۲۳).

در متن یادشده آشکارا می‌توان دید که خواجه به سخن خود پای‌بند نیست، چرا که اولاً گزاره‌هایی که او از فرآیند افتراض به دست آورده است، گزاره‌هایی محصور و دارای عقدالوضع‌اند؛ و این در حالی است که برپایه تحلیل خواجه، این گزاره‌ها باید شخصی و فاقد عقدالوضع باشند. و ثانیاً وی دلیل افتراض را به صراحت در چارچوب قیاس سامان داده و حتی شکل و ضرب آن را هم تعیین کرده است؛ در حالی که در شرح اشارات بر غیرقیاسی بودن دلیل افتراض تصریح و تأکید دارد.

اما آنچه که خواجه در مقام تأسیس فرمود، به فرض صحّت، تنها نشان می‌دهد که چگونه می‌توان از «بعض ب ج» به «بعض ج ب» انتقال یافت، بی‌آن‌که به عکس مستوی نیازی باشد. ولی آیا دلیل افتراض همین یک صورت را دارد و بس؟ دیگر صورت‌های دلیل افتراض

۱. یعنی: زیرا.

۲. زیرا شرط انتاج در شکل اولّ، ایجاب صغری و کلیت کبری است، و سالب جزئی هیچ یک از این دو شرط را ندارد

۳. یعنی ضرب چهارم از شکل اولّ.

۴. صورت‌بندی این استدلال در بخش پیشین ذکر شد.

را چگونه باید تبیین کرد؟ مثلاً اگر دستمایه افتراض، سالی جزئی مانند «بعض ب لیس ج» باشد، روشی که خواجه بنا نهاده است، چگونه می‌تواند فرآیند افتراض را آشکار سازد؟ بر پایه‌ی روش آن بزرگوار، باید گفت: پس از اجرای فرآیند فرض و تسمیه بر موضوع گزاره «بعض ب لیس ج»، می‌توانیم بگوییم: «الشیء الموصوف بب، مسلوبٌ عنه ج» که بخش نخست آن ترکیبی تقییدی و بخش دوم آن ترکیبی خبری است. سپس - بی‌آن‌که مُحالی لازم آید یا خطایی منطقی رخ نماید - می‌توان این دو ترکیب را جابه‌جا کرد و گفت: «الشیء المسلوب عنه ج، موصوفٌ بب» که از آن می‌توان گزاره‌ای این گونه بیرون کشید: «بعض ما لیس بج، ب». اما به راستی، این شبه‌گزاره‌ای که بر خلاف اصول منطقی عقدالوضع اش سلبی است، به چه کار ما می‌آید؟

با این همه، می‌توان نظر خواجه نصیر را این‌گونه توجیه کرد که تحلیل او تنها شامل دلیل افتراضی است که در باب عکس به کار می‌رود، نه دلیل افتراضی که در باب قیاس به کار گرفته می‌شود؛ بنابراین، هیچ‌گاه این گونه خاص از دلیل افتراض را برای اثبات عکس سالب جزئی به کار نمی‌برند، چرا که سالب جزئی اساساً عکس ندارد^۱. به دیگر سخن، دیدگاه خواجه واکنشی است در برابر کسانی که دلیل افتراض به‌کاررفته در مبحث عکس را به قیاس شکل سوم بازگردانده‌اند تا از این رهگذر بر ساختار منطق خدشه وارد سازند؛ و خواجه نصیر نیز برای دفع این خدشه و رهاندن ساختار منطق از مشکلاتی چون سوء ترتیب، کوشیده است تا خلعت قیاس را از قامت دلیل افتراض به‌کاررفته در مبحث عکس خلع کند؛ و در عین حال، چون قیاس بودن دلیل افتراض به‌کاررفته در مبحث قیاس مشکلی چون سوء ترتیب را پدید نمی‌آورد، خواجه ساختار قیاسی آن را پذیرفته و تلاشی برای تغییر ماهیت آن نکرده است.

با پذیرش این توجیه باید این نکته را هم پذیرفت که نظریه خواجه نصیر در باب دلیل افتراض نظریه‌ای دوگانه است و از نگاه او دلیل افتراض دو ماهیت دارد: ماهیت قیاسی و ماهیت غیرقیاسی، که نخستین از آن دلیل افتراض به‌کاررفته در باب قیاس است، و دومین از

۱. هرچند این سخن هم نارواست، چراکه اثیرالدین ابهری - چنان‌که پیش‌تر گفتم - برای سالب جزئی عکس اثبات کرده است.

آن دلیل افتراض به کاررفته در باب عکس.

با وجود این، باید گفت که حتی داروی خواجه نصیر هم بیماری سوء ترتیب را درمان نمی‌کند (هرچند می‌تواند برای اشکال سه‌رودی و فخر رازی مسکن خوبی به شمار آید)، زیرا دلیل افتراضی که برای اثبات ضروب نابدیهی قیاس اقترانی حملی به کار می‌رود به قیاس استثنایی نیازمند است، و قیاس استثنایی در منطق سنتی از قیاس اقترانی مؤخر است (نک: ابن‌سینا، *الشفاء، المنطق، القیاس*، ۴۱۵) و این خود سوء ترتیب است. من در این‌جا به ذکر ضرب سوم از شکل دوم بسنده خواهم کرد و بررسی دیگر ضروب را به دوش خواننده می‌نهم.^۱

۱. برخی از ج ب است، صغری (مقدمه مفروض‌الصدق)

۲. هیچ الف ب نیست، کبری (مقدمه مفروض‌الصدق)

۳. برخی از ج = د، نام‌گذاری

۴. برخی از ج د است ۳، مقتضای نام‌گذاری

۵. هر د ب است، ۱، ۳، مقتضای نام‌گذاری

۶. هیچ د الف نیست، ۲، ۵، قیاس اقترانی حملی، ضرب اول از شکل دوم

۷. برخی از ج الف نیست، ۴، ۶، قیاس اقترانی حملی، ضرب چهارم از شکل اول

در سطر ۶ می‌بینیم که این دلیل افتراض، خود نیازمند ضرب اول از شکل دوم است؛ از سوی دیگر می‌دانیم که این ضرب خود برای اثبات، نیازمند روش عکس و خلف است؛ و این هر دو - چنان‌که در بخش‌های بعدی اثبات خواهم کرد - به قیاس استثنایی باز می‌گردند.

۱. برای آسانی بررسی نگاه کنید به طوسی، *اساس‌الاقتیاس*، ۲۰۰-۲۱۳، و به یاد داشته باشید که دلیل افتراض:

در ضرب ۴ از شکل ۲، به ضرب ۲ از شکل ۲ و ضرب ۴ از شکل ۱، و
در ضرب ۴ از شکل ۳، به ضرب ۱ از شکل ۱ و ضرب ۱ از شکل ۳، و
در ضرب ۵ از شکل ۳، به ضرب ۱ از شکل ۱ و ضرب ۲ از شکل ۳، و
در ضرب ۲ از شکل ۴، به ضرب ۱ از شکل ۱ و ضرب ۱ از شکل ۳، و
در ضرب ۵ از شکل ۴، به ضرب ۱ از شکل ۲ و ضرب ۴ از شکل ۱ نیازمند است.

۵-۱- نیازمندی روش عکس به قیاس استثنایی

در قاعده عکس، یا اصل مستلزم عکس است، یا نیست؛ اگر مستلزم عکس نباشد، نمی‌توان به صدق عکس آگاهی یافت. و اگر مستلزم عکس باشد، یا آن استلزام، بین است یا بین نیست. اگر بین باشد، یا ملزوم را وضع می‌کنیم یا ملزوم را وضع نمی‌کنیم. اگر ملزوم را وضع نکنیم، نمی‌توان به صدق عکس آگاهی یافت، زیرا بی وضع ملزوم تنها با یک گزاره شرطی روبه‌رویم که صدق عکس را وابسته به صدق اصل کرده است، ولی درباره صدق اصل، و در نتیجه، درباره صدق عکس خاموش است. و اگر ملزوم را وضع کنیم، قاعده عکس به یک قیاس استثنایی اتصالی وضعی بازمی‌گردد. اما اگر استلزام بین نباشد، یا آن را تبیین و اثبات می‌کنیم، یا تبیین و اثبات نمی‌کنیم. اگر استلزام را اثبات نمی‌کنیم نمی‌توان به صدق عکس آگاهی یافت. و اگر آن را اثبات کردیم، یا ملزوم را وضع می‌کنیم یا ملزوم را وضع نمی‌کنیم. اگر ملزوم را وضع نکنیم، نمی‌توان به صدق عکس آگاهی یافت. و اگر ملزوم را وضع کنیم، قاعده عکس به یک قیاس استثنایی اتصالی وضعی بازمی‌گردد. بنابراین قاعده عکس یا به قیاس استثنایی اتصالی وضعی بازمی‌گردد یا درباره صدق عکس آگاهی‌بخش نیست. اما سازه دوم انفصال نادرست است، پس سازه نخست درست است: قاعده عکس به قیاس استثنایی اتصالی وضعی بازمی‌گردد (قس: عظیمی، ۱۳۸۵: ۹۵).

۵-۲- نیازمندی روش خلف به قیاس استثنایی

ابن سینا قیاس خلف را مرکب از قیاس اقترانی شرطی و استثنایی اتصالی می‌داند (نک: الشفاء، المنطق، القیاس، صص ۴۰۸ و ۴۰۹). مرقی کاشانی در تنها اثر منطقی‌اش، رساله در علم و نطق (منهاج مبین)، قیاس خلف را قیاسی استثنایی به شمار آورده است (مصنفات، صص ۵۷۳ و ۵۷۴). اثیرالدین ابهری بر آن است که از تألیف شرطی متصل با حملی نمی‌توان شرطی متصل انتاج کرد (نک: طوسی، تعدیل المعیار، ص ۲۱۱). از این رو، وی از تحلیل ابن سینا، روی برتافته و خود سامانی نوین به قیاس خلف داده است که بر قیاس استثنایی اتصالی و انفصالی استوار است (نک: همان، ص ۲۲۳).

قطب‌الدین شیرازی در شرح حکمة‌الإشراق (ص ۱۱۵) پس از توضیح دیدگاه شیخ اشراق در باب قیاس خلف (که همان دیدگاه سینوی است) سه روش دیگر را هم در تحلیل قیاس

خلف گزارش می‌کند که روش سوم همان تحلیل کاشانی است که پیش از این گذشت، و دو روش دیگر به قیاس استثنایی انفصالی نیازمندند.

نتیجه

منطق‌دانان مسلمان درباره چستی دلیل افتراض دیدگاه یکسانی ندارند. کسانی چون سهروردی و فخر رازی آن را قیاس شکل سوم می‌دانند و از این رهگذر بر آن‌اند که منطق دچار سوء ترتیب است، چراکه افتراض از روش‌های اثبات عکس مستوی است و در این مقام هنوز نوبت به قیاس نرسیده است. در برابر، خواجه نصیر برای این ایراد، راه‌حلی تفکیکی پیش نهاده است، بدین معنا که میان افتراض به‌کاررفته در مبحث عکس با افتراض به‌کاررفته در مبحث قیاس تمایز نهاده، و قیاس بودنِ اولی را انکار، و قیاس بودنِ دومی را اقرار کرده است. بدین امید که با آن انکار، منطق از دام سوء ترتیب می‌رهد، و با این اقرار هیچ‌گاه دچار سوء ترتیب نمی‌شود؛ چراکه افتراض‌های به‌کاررفته در مبحث قیاس، ضرب‌های سوم و چهارم از شکل دوم، چهارم و پنجم از شکل سوم، و دوم و پنجم از شکل چهارم را به ضرب‌هایی بازمی‌گرداند که یا بدیهی‌اند (ضروب شکل اول) و یا پیش‌تر با روش‌های دیگر اثبات شده‌اند. با این همه، در این جستار آشکار گردید که حتی داروی خواجه نصیر هم - که او را به نظریه‌ای دوگانه درباره دلیل افتراض کشانده است، بیماری سوء ترتیب را درمان نمی‌کند (هرچند می‌تواند مسکن خوبی برای ایراد سهروردی و فخر رازی به شمار آید). زیرا دلیل افتراضی که برای اثبات ضروب نابدیهی قیاس اقترانی حملی به کار می‌رود، به گونه‌ای نامستقیم، به قیاس استثنایی نیازمند است و قیاس استثنایی در منطق سنتی از قیاس اقترانی مؤخر است.

منابع

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۲۸ق، *الشفاء*، (فنّ المنطق، کتاب السفسطیة)، راجعه و قدّم له الدكتور ابراهیم مدکور، بتحقیق الدكتور احمد فؤاد الأهوانی، قم، انتشارات ذوی القربی.
۲. _____، ۱۹۶۴م، *الشفاء* (فنّ المنطق، کتاب القیاس)، راجعه و قدّم له الدكتور ابراهیم مدکور، بتحقیق سعید زاید، وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، القاهرة.
۳. حلّی، جمال‌الدین حسن بن یوسف، ۱۳۸۱، *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید*، تحقیق

- و تعليق محسن بيدارفر، قم، انتشارات بيدار.
۴. رازی، فخرالدین محمدبن عمر، ۱۳۸۵، *شرح الإشارات و التنبیحات*، تصحیح دکتر علی‌رضا نجف‌زاده، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۵. رازی، قطب‌الدین، ۱۳۸۴، محمدبن محمد، *شرح الشمسیة*، تصحیح محسن بيدارفر، قم، انتشارات بيدار.
۶. سعیدی، گل‌بابا، ۱۳۸۰ش، قضایا در منطق ارسطویی و تحوّل آن در اسلام، انتشارات مشکوّة.
۷. شیرازی، قطب‌الدین محمودبن مسعود، ۱۳۸۳، *شرح حکمة الاشراق سهروردی*، به اهتمام عبدالله نورانی و مهدی محقق، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۸. طوسی، محمدبن محمدبن حسن، ۱۳۷۶ش، *اساس الإقتباس*، به تصحیح مدرّس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران.
۹. _____، ۱۳۸۳، *شرح الإشارات و التنبیحات*، با تعلیقات قطب‌الدین رازی، قم، نشر البلاغّة.
۱۰. _____، ۱۳۷۰ش، «تعديل المعيار في نقد تنزيل الأفكار»، *منطق و مباحث الفاظ*، به اهتمام مهدی محقق و توشی هیکو ایزوتسو، مؤسسه‌ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، صص ۱۳۷-۲۴۸.
۱۱. عظیمی، مهدی، ۱۳۸۵، «نقدی بر استدلال مباشر»، *معرفت فلسفی*، سال چهارم، شماره اول، پاییز.
۱۲. مرقی کاشانی، افضل‌الدین محمد، ۱۳۶۶ش، *مصنّفات*، به تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران.